



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و نود و پنجم





آقای عبد العزیز واحدی از نیس، فرانسه



طی قرون متمادی اکثریت مردم از ملل مختلف جهان، وجود ناشناخته و ندیده‌ای را برای خود خدا خواندند و هرکس در هر جای عالم نامی بر او نهاد. هرچه را که خود تصور کردند به او بستند و مکتب‌ها، فرقه‌ها و مذہب‌ها از او گفتند و هر قومی با حالات و انگیزه‌های ناشی از محیط رشد و آب‌وهوای خود صدها و هزاران دستور و قانون برای خود صادر کردند تا آن جا که کلام پیامبران و بزرگان خود را هم در راستای توهّمات خام و به‌دور از منطق خودشان به‌شکلی تعبیر و تفسیر کردند و هریک خود را اصیل و کامل پنداشتند و دیگری را غلط و فاقد ارزش دانستند. و طی تاریخ بارها و بارها در مخالفت با هم به جنگ و ستیز پرداختند که تاریخ نمونه‌های زیادی از این بی‌خبری و نادانی انسان‌ها را به یاد دارد.

به قول حافظ بزرگ:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

– حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۸۴

که خوش بختانه با گسترش مفاهیم بکر از منبع نور درون و راز درخشش ازلی از کلمات مولانا جلال الدین بلخی و دیگر صاحب دلانی همچون او برحسب تجزیه تحلیل های روشن بینانه همین گروه و کسانی که خود را در یک صندوق باور اعتقادی حبس نکرده اند، آموزه های روشن و بیدار کننده ای به عالم بشریت عرضه داشتند.

حداقل در کشور خودمان از هزار سال پیش تا به امروز آثار و گفته هایشان در همین زمینه ثبت و ضبط شده است. در ردیف عرفا و حکمای به نام و در رأس آنان فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ را می بینیم که از مرکزیتی به نام خدا، ایزد یکتا و خالق عالم نام برده و سخن گفته اند که البته گروه متعصبان متکی به یک عقیده تقلیدی از برداشت و تعریف دیگری هم همین عبارات و واژه های معنویت را به کار گرفته و می گیرند و شرح و تفسیرهای فراوانی هم بیان می دارند اما «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.»

در کنار محققان آگاه و جویندگان حقیقت در همین روزگاران خودمان با شخصیتی آشناییم که با اشاره به یک بیت مولانا هر حرف و حدیث دیگری را به کناری زده و با تبدیل شدن به واقعیت زندگی و مشاهده ذره‌ای از نور بیکران هستی و خلقت تک‌تک سلول‌های وجود، خود را در امواج و پرتوهای بدون وقفه حیات ابدی غوطه می‌بیند؛ نوری که دور یا نزدیک بالا و پایین و راست و چپ هم ندارد و همه‌جاگیر و مرکزیت مطلق عالم وجود است و بودی است که خلاق تمامی نموده‌ها است.

با درک و لمس این حقیقت وجودی خود، دیگر جای پرسش و کنکاشی باقی نمی‌ماند. ولی گروهی از آدمیان که هنوز بدین حقیقت راه نیافته‌اند از راست و چپ و بالا و پایین در جست‌وجوی خدایند و تعریف‌ها و الگوهای شناخت برای رسیدن به خدا بیان می‌دارند و کتاب‌ها و دفترها ارائه می‌دهند که بنابه قول مولانا:

در میان روز گفتن: روز کو؟
خویش رسوا کردن است ای روز جو؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

در ردیف خیل بزرگ محققان و جویندگان حقیقت، استاد فرزانه جناب پرویز شهبازی را می‌بینیم که با تواضع مثال‌زدنی‌اش اجازه نمی‌دهد او را استاد بنامیم با وجود این که تخصصش در امور فیزیکی و فنی است با درکی هوشمندانه از عالم هستی تلاشی عاشقانه در فهم و تشریح مفاهیم بکر مولانا در صدد روشن کردن هرچه بیشتر ابیات مثنوی بر آمده و با همت و پشتکاری بی‌نظیر با تحمل هزاران مشکل و موانع ریز و درشت مادی و معنوی، با اراده و خواست قلبی خود علم روشن‌بینی و بیداری نوع بشر را با گرفتن تعلیمات ظریف و استادانه مولانایی به‌دوش می‌کشد و با توضیح وجودی من حقیقی و من ذهنی سبب گشودن راهی روشن و منطقی از معنویت اصیل و فارغ از هیولای باورهای مملو از خرافات و آلوده به پارازیت‌های من‌ذهنی برآمده است.

طی حدود بیست سال با ارائه نهصد برنامه چهار یا پنج ساعته اینک شاگردانی تیزهوش و روشن‌بین در داخل و دیگر بلاد عالم دارد که با نگارش مطالبی عمیق و پربار دارند این درخت و نهال روشنگری را آبیاری می‌کنند.

اینک شخص مهندس شهبازی و دیگر هم طرازان او هم، از موفقیت زیبا و پر شکوه همین گروه لذت می‌برند و در رسیدن هرچه بیش‌تر به عالم نور و پیوستن به منشأ خلقت که در تک‌تک اجزای همه نموده‌ها و جلوه‌های هستی حاضر و زنده است، شادابند. چنین است که این خیل بیدار شده توانسته‌اند با فارغ شدن از کشش‌ها و بندهای عالم ماده و عوارض گذشته یا توهمات آینده، در امان بمانند و با این لحظه ازل و ابدی با شادی بی‌سبب و آرامش به‌دور از حمله‌های گرگ نفس‌قرین گردند.

چنین است که بدون توجه به دیگران و رفتارهای ضد و نقیض‌شان به صیقل زدن به خویش مشغول و هر لحظه به روشنایی و درخشش من حقیقی خود می‌پردازند و همه لحظات‌شان با رضایت درونی و نوعی شادی بی‌سبب لبریز است که فرمود:

مرا عهدیست با شادی که شادی آن من باشد
مرا قولیست است با جانان که جانان من باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۸

بدون شک رسیدن هر انسانی به چنین مرتبتی به معنی عجین شدن او با منزلت والای هستی کل و مبدأ بود و نمودی است که با خرد برین و قوت خلاقیت، توأم است و در یک چنین حال و هوای ارزشمند و کارا است که به سادگی یک انسان می تواند عقل کوچک و محدود خودش را با خرد برین و نامحدود، پیوند زده و دارای بینش دوجانبه عالم آسمانی و زمینی توأمان گردد.

و بدین سان هردم زیباتر و زیباتر شده و قادر خواهند شد که شادابی و رضایتمندی را توأم با خلاقیت به اطرافیان و جامعه خویش هم منتقل سازند و در انجام وظایف انسانی خود کوشا و خلاق عمل کنند.

پس من چرا دمی از این لحظه نورانی شاد و آرامش و نیروبخش وجودم دور بمانم و ناشیانه دریای وجودم را پرتلاطم و پرموج سازم و نتوانم ماه وجودم را در سطح آرام و شفاف دریای وجودم نظاره‌گر باشم و شادی و آرامش را در بیرون از وجود خود جست‌وجو کنم که هرگز قادر به یافتن آن هم نخواهم بود.

شکر و سپاس فراوان بر این عظمت پرشکوه عالم هستی و نورانیت بی‌نهایت که منشأ و خلاق همیشگی تمامی بود و نمود هستی و دنیای پیدا و ناپیداست.

عبد العزیز واحدی، نیس، فرانسه، اوت ۲۰۲۲



آقای سید علی از یزد



🌷 با سلام خدمت دوستان و استاد شهبازی 🌷

با گذر زمان و کار کردن روی خود به درستی و آسمانی بودن ابیات مولانا و توضیحات استاد شهبازی پی می‌برم و هر لحظه با عنایت زندگی متوجه پنهان بودن خرده‌هایی مستتر در این ابیات و توضیحات می‌شوم. به همین دلیل برای هشیار نگه داشتن خودم مدام تکرار می‌کنم: «من به خرد مستتر در ابیات مولانا و توضیحات استاد ایمان دارم، به وضوح درستی و کارکرد آنها را می‌بینم و ایمان دارم این تنها راه نجاتم از آشوب من‌ذهنی است» چراکه با تلاش‌های جزئی شفا و درمان آنها را دیده‌ام.

تجربه و چراغ روشن شده:

در چند روز اخیر در زندگی‌ام اتفاقات زیادی رخ داد، به قول خودمان سرم شلوغ بود و من توانستم با قوانین گنج حضور از قبیل رعایت سکوت، پرهیز، صبر، حزم، شکر، توجه به قانون قضا، قانون تکرار ابیات و غیره که حتماً هم دست‌وپا شکسته بوده، اتفاقات را پشت سر بگذارم، طوری که واقعاً تا حالا چنین عملکرد و برخورد و حال خوب را تجربه نکرده بودم.

و اما پیام اصلی‌ام:

فراوان در خودم تغییر دیدم؛ این تغییرات فقط مربوط به چند روز اخیر نیست، خیلی وقت است شاهد تغییرات در زندگی هستم که همه‌اش عنایت زندگی و از طریق برنامه گنج حضور است و در هر لحظه سعی می‌کردم هشیاری و ناظر بودن را حفظ کنم و موفق بودم و مدام برای خود پیام می‌نوشتم.

عرض کنم من برای خودم یک گروه تلگرامی شخصی درست کرده‌ام که فقط خودم و خودم عضو هستم و مدام پیام‌هایی را که در اتفاقات به دست می‌آورم، شناسایی‌ها را در آن جا می‌نویسم و برای خود ذخیره می‌کنم و از آن جایی که سرم به شدت شلوغ بود و مهمان هم داشتم، از دیدن برنامه دور شده بودم، صداها را استاد را گوش می‌دادم ولی نه به صورت کامل به همراه یادداشت کردن.

اما خطای اصلی:

موفقیت‌های نسبتاً بالای من در این چند روز که به خاطر تکرار مدام ابیات و جاری شدن زندگی در جانم بود و همچنین غفلت از زنده بودن من ذهنی، سبب شد دچار یک فریب بزرگ من ذهنی شوم که به صورت یک صدا داشت در پس ذهنم نجوا می‌شد: «خیلی خوب است، عالی داری کار می‌کنی، خوب داری شناسایی می‌کنی، خیلی خوب قوانین را رعایت می‌کنی، به نظرم دیگر نیاز نیست مولانا و برنامه را ببینی، دیگر بینا شدی، خودت داری راه را پیدا می‌کنی، همین طوری خوب است، خیلی سخت نگیر، رفته رفته بهتر می‌شوی»

شاید دقیقاً این کلمات نبود ولی چنین حسی را تلقین می‌کرد.

آری، من ذهنی داشت عینک غرور را بر چشمانم می‌زد، داشت با عینک خودبزرگ‌بینی و کمال فریبم می‌داد، داشت دعوتم می‌کرد تا فراموش کنم از کجا آمده‌ام، به کجا رسیده‌ام و با چه کسی (برنامه گنج حضور) این مسیر را طی کرده‌ام.

می‌پذیرم همین فکر و حس و رضایت دادن به آن برایم به منزله فرورفتن در باتلاق من‌ذهنی بود آن هم تا زانو؛ اما چرا زانو؟ زندگی لطف کرد، رحم کرد، دستم را گرفت و عنایت و جذبه زندگی نگذاشت تا ته فرو روم که خدا می‌داند چه می‌شد اگر فرو می‌رفتم و کم‌کم تلنگری زد.

اما چگونه نجات پیدا کردم؟

یک سوال ناب زندگی در جانم نقش بست:

«تو که به خرد مستتر ابیات مولانا ایمان داری، چرا به این ابیات توجه نمی‌کنی؟»

صد فُسُون دارد ز حیلَت وز دغا
که کند در سِلَّه گر هست ازدها

گر بُود آبِ روان، بر بنددش
ور بود حبرِ زمان، بر خنددش

عقل را با عقل یاری یار کن
اَمْرُهُم شُوری بخوان و کار کن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵ تا ۱۶۷

پیر را بُگزین، که بی پیر این سفر
هست بس پر آفت و خوف خطر

آن رهی که بارها تو رفته‌ای
بی قلاووز، اندر آن آشفته‌ای

پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ
هین مرو تنها، ز رهبر سر مییچ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۳ تا ۲۹۴۵

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می‌برد خود را کمال

علّتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

از دل و از دیدِهات بس خون رود
تا ز تو این معجبی بیرون شود

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳ تا ۳۲۱۵

عَلَّتْ اِبْلِيسَ اَنَا خَيْرِي بُدِه‌ست
وَيْنَ مَرَضٍ در نَفْسِ هر مخلوق هست

گرچه خود را بَسْ شکسته بیند او
آبِ صافی دان و سرگین زیرِ جو

چون بشوراند تو را در امتحان
آب، سرگین رَنگ گردد در زمان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶ تا ۳۱۱۸

در تک جو هست سرگین ای فتی'
گرچه جو صافی نماید مر تورا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳ تا ۳۲۱۹

و در آخر:

آری مدام ابیات را تکرار می کردم و به وضوح می دیدم دچار پندار کمال شده ام و من ذهنی از این طریق در تلاش است تا مرا به دام خود افکند و هربار با تکرار به خطا و تله ذهن آگاه تر می شدم و توبه می کردم و همچنان هم دارم این کار را ادامه می دهم و متعهد هستم به هیچ دلیل از برنامه که طنابی محکم هست دوری نکنم و تا آخرین لحظه عمرم با توجه به قانون حزم خودم را مقلد نابینا فرض کنم.

پروردگارا شکر می‌کنم تو را به‌خاطر مولانا و ابیاتش، به‌خاطر استاد شهبازی و فرمایشات و توضیحات مهمش به‌خصوص حفظ ابیات و کنار هم گذاشتن آن‌ها، به‌خاطر قدرت عملی که دادی که ابیات را حفظ کنم و درنهایت اقرار می‌کنم و ایمان دارم اگر عنایت نبود، ابیات در ذهنم بالا نمی‌آمد.

با سپاس
- سید علی از یزد



خانم زهرا



برنامه ۹۱۹، غزل ۴۷۲ و ابیات انتخابی.

به نام خداوند عشق

کالبد ما ز خواب کاهل و مشغول خاست
آنکه به رقص آورد کاهل ما را کجاست؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۷۲

در این بیت مولانای عزیز به دو مسئله مهم انسان اشاره دارد؛ یکی کاهلی و سستی در راه تبدیل شدن که کاهل و تنبل در ذهن نمی تواند خودش را به تنهایی بیدار کند و نیروی مافوق می خواهد که او را به رقص درآورد که همان نیرو و خرد زندگی ست.

دوم، مشغولیت با چیزهای همانیده جهان مادی. انسان در مسیر تکاملی هشیاری حضور مراحل مختلفی را طی کرده است تا جایی که این هشیاری در ذهن همانیده خود را گیر انداخته و بیرون آمدن از آن را به تعویق می‌اندازد.

رقصیدنی که در مصرع دوم به آن اشاره شده است، منظور همان رقصیدن به وضعیت‌های گوناگون و بازی فرم‌های زندگی است که نیرو و خرد زندگی در طول روزمرگی برایمان به‌وجود می‌آورد.

ولی ما آنها را اشتباهاً جدی می‌گیریم و در ذهن شرطی‌شده، خود را با آنها مشغول می‌سازیم و عینک فرم‌ها و وضعیت‌های مختلف را بر دید نظر و دید عدم‌بین خود که همان هشیاری اولیه است قرار می‌دهیم و دید آنها را پیدا می‌کنیم.

آنکه به رقص آورد پرده دل بر درّ
این همه بویش کند دیدن او خود جداست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۷۲

و آن نیرویی که می تواند کاهل و تنبل را به رقص در آورد که پرده های همانیدگی را بدرّاند و پاره کند همان نیروی
زندگی است که بوی خوش عشق و زندگی را با پذیرش اتفاق لحظه و فضاگشایی صحیح و درست و رقصیدن
در برابر قانون قضا و قدر و کُن فکان به نور هشیاری حضور می رساند که با خداوند آنچنان می رقصد که هیچ گونه
همانیدگی در درونش باقی نمی ماند.

ولی ما با پرده های همانیده، به مرور زمان عینک های مختلف را بر چشمانمان قرار می دهیم که بیش تر خود را در
ذهن نگه داشته که به ذهن بیمارگونه خود بیش تر دامن بزنیم.

حال بررسی دو عینک از این همانیدگی‌ها:

یک: عینک تمرکز داشتن بر دیگران و درمان‌گری آن‌ها:

از آن جایی که ما سخت در من‌ذهنی در غفلت و فراموشی به سر می‌بریم تمرکز را از روی خود برداشته و عینک تغییر و تمرکز روی دیگران و خبر و سنی کردن آنها را بر چشمانمان قرار می‌دهیم و شروع به ایرادگیری می‌کنیم و مسئولیت خود را نمی‌پذیریم و خود را مقصر ندانسته و دیگران را مقصر می‌دانیم و غافل از این هستیم که چقدر زندگی‌مان در درون آشفته است و خراب.

مُردۀ خود را رها کرده‌ست او
مردۀ بیگانه را جویده رفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

و ما آن قدر در من ذهنی در غفلت و فراموشی به سر می‌بریم که شروع به نسخه‌پیچی و درمان‌گری و نصیحت کردن دیگران می‌کنیم که اگر زندگی‌تان خراب است به این دلیل و آن دلیل می‌باشد و عینک یک درمان‌گر را بر چشمانمان قرار می‌دهیم و از درون بیمار و متعفن خود بی‌خبریم و خود را در من ذهنی رنجور می‌سازیم.

دومین عینک، عینک عبادت:

بهر یزدان می‌زید نی بهر گنج
بهر یزدان می‌مرد نه از خوف و رنج

هست ایمانش برای خواست او
نی برای جنت و اشجار و جو

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱۰-۱۹۱۱

ترک کفرش هم برای حق بود
نی ز بیم آنکه در آتش رود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۱۲

و همچنین در من ذهنی عینک عبادت‌های ظاهری و آبکی و مصنوعی را بر چشمانمان قرار می‌دهیم که اگر عبادت نکنیم در آتش جهنم می‌سوزیم. و یا براساس تقلید از دیگران عبادت می‌کنیم و یا اینکه خودی نشان بدهیم عبادت می‌کنیم و یا به امید اینکه با این عبادات می‌توانیم از نعمات و خوشی‌های بهشت آن دنیا بهره‌مند شویم عبادت می‌کنیم و غافل هستیم و فراموش کار که برای خداوند زندگی می‌کنیم و برای بهره‌مندی از برکات چهارگانه‌اش زندگی می‌کنیم. و برای بهره‌مندی از شادی بی‌سبب و آرامش درون است که زندگی می‌کنیم؛ نه برای برخوردار شدن از گنج‌های پوچ و آفل همانیدگی که چقدر و چگونه هم‌هویت‌شدگی‌ها را جمع‌آوری کرده و چقدر و چگونه آنها را افزایش داده؟ حال ما برای زنده شدن به خداوند باید عبادت کنیم و زندگی و حال ما برای مردن به واسطه زنده شدن به خداوند باید عبادت کنیم و زندگی و این ایمانی که در درونمان نهاده‌اند کرده است، همین فضاگشایی‌ست که با فضای گشوده‌شده می‌خواهد خود را در مرکزمان قرار دهد.

آمد از حضرت ندا، کایِ مردِ کار
ای به هر رنجی به ما امیدوار

حُسن ظَن است و امیدی خوش تو را
که تو را گوید به هر دم برتر اُ

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۵-۱۸۶۶

هر زمان که قصد خواندن باشدت
یا ز مصحف‌ها قرائت بایدت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۷

خداوند خطاب به انسان می‌گوید که ای مرد کار که اهل تغییری و هر کاری از عهدهٔ تو ساخته است، با هر درد و ناامیدی امیدت به من باشد و ناامید مباش و به این دنیای مادی و چیزهای آفل امید مبند و از آدم‌های این جهانی انتظار امید و یاری نداشته باش.

تو به رحمت من نیک‌گمانی و امیدوار. که من رحمتم پُر است و بر رحمت می‌تنم. از روی همانیدگی‌ها بلند شو و به‌سوی من بیا و اگر قصد و تصمیمت این است که می‌خواهی تمرکزت را روی دیگران قرار بدهی که قرآن درون آن‌ها را بخوانی بدان که اول باید به قرآن درونت که همان مرکز عدم است رجوع کنی و از درون خودت باخبر گردی و تمرکز را روی خودت قرار دهی.

من در آن دم وادهم چشم تو را
تا فرو خوانی، معظم جوهر ا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۶۸

و باز خداوند خطاب به انسان می گوید که من در آن لحظه چشمانت را بینا می گردانم یعنی مرکزت را
می گشایم و تو را نسبت به گوهر و جوهر خدائیت درونت آگاه می سازم که با فضاگشایی می توانی از درونت با
خبر شوی.

حال عینک کاهلی و تنبلی من ذهنی را که در ذهن شرطی شده نمی خواهد تن به کار دهد و فعالانه و هشیارانه
مرکزش را از همانیدگی ها خالی نماید و خود را از این دل مشغولی های هم هویت شده رهایی بخشد را کنار بگذارد.

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری
مدتی بنشین و، بر خود می گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

اکنون به چشمان مهربانم می گویم که چرا تمرکزت را بر دیگران قرار داده ای و برای درست کردن و درست شدن زندگی دیگران غم و اندوه می خوری و گریه می کنی؟ مدتی با ذهن خاموش، تمرکز و دوربین را بر روی خودت روشن نگه دار و به درونت مراجعه کن و به حال زارت بنگر و گریه و همانیدگی هایت را شناسایی.

سجده کنم پیش یار گوید دل هوش دار
دادن جان در سجود جان همه سجده‌هاست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۷۲

در نتیجه به خداوند مهربانم می‌گویم که عبادت و سجده واقعی‌ام کوچک کردن من‌ذهنی است و هرگونه اتفاقی که تو در این لحظه برایم به وجود می‌آوری که مرا بی‌مراد سازی و ناکام، هرچه می‌خواهد باشد، در برابر همه کس و در اطراف همه چیز فضا باز می‌کنم و در برابر پیشگاهت سجده واقعی را به جای می‌آورم و هیچ‌گونه مخالفت و ستیزه‌ای ندارم.

و اگر درست و به جا و شایسته فضاگشایی کنم، همانیدگی‌هایم را می‌شناسم و نسبت به آنها می‌میرم و دیگر به من‌ذهنی‌ام سجده نخواهم کرد.

و در پایان وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم، این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷۸

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.



خانم حداد از کرج



به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان. دیوان شمس غزل ۹۴۷ ابیات هفتم و هشتم از برنامه ۸۳۷.

بدان که آب حیات اندرون تاریکیست
چه ماهیی که ره آب بسته‌ای بر خود؟
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۷

می‌گوید بدان که آب حیات، آن مظهر پاکی و زیبایی و نور و صفا و زندگی در درون چاه ذهن و در تاریکی آن، گیر کرده است، تو چه ماهی‌ای هستی؟ تو چگونه حضور و خدائیتی هستی که خود را به دست خود زندانی کرده و راه ورود به آب حیات را بر خودت بسته‌ای؟ چگونه است که بیدار و هشیار نمی‌شوی؟ نمی‌بینی و در خواب ذهن مانده‌ای؟

در صورتی که این ذهن برای بیداری ما به وجود آمده، خداوند با این کار همانیدگی می خواهد ما را متوجه سازد که باید از ذهن بیرون آییم، اما ما در آن جا سکنا گزیده ایم، در هر صورت این بیداری در ما باید به وجود آید، فرقی هم نمی کند در چه سنی این رویداد مهم صورت می گیرد، مهم آن رویدادی ست که می تواند ما را دگرگون سازد، در هر کس صورت خواهد گرفت و کاری هم به زمان و سن یا سال و گذشته و آینده ندارد، در هر کس به گونه ای این لحظه شگفت انگیز رخ خواهد داد، فقط به تلاش و کوشش ما بستگی دارد که در چه جهت و به چه میزان انجام خواهیم داد.

این که این ماهی حضور ما چگونه بتواند از این بیابان ذهن خودش را بغلطاند و به آب حیات برساند، بستگی به تک تک ما دارد که چقدر به ذهن وابسته هستیم. اما اگر توکل داشته باشیم و در هر لحظه این کار و تلاش را انجام دهیم خیلی زود خواهیم توانست با شنا کردن توسط فضاگشایی می توانیم ماهی آب حیات زندگی شویم. ان شاء الله.

به دیبهٔ سیّۀ این کعبه را لباسی ساخت
که اوست پشت مطیعان و اوستشان مُسند

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۹۴۷

-دیبه=لباس سیاه.
-مُطِیعان=تسلیم شدگان.
-مُسند=تکیه گاه انسان ها اوست(خدا).

ما می دانیم که لباسی که بر خانهٔ خدا کشیده شده است سیاه است، در این بیت می فرماید، دل همانیده شدهٔ
تک تک ما انسان ها همانند لباس کعبه سیاه شده که روی آن را با همانیدگی ها مانند لباس سیاه پوشانده ایم،
شاید یک نشان است که لباس کعبه به خاطر این سیاه است که دل همهٔ ما انسان ها در تاریکی ذهن است و
فقط با برداشتن یعنی خالی کردنِ مرکزمان می تواند روشن و از سیاهی رها شود.

تا زمانی که در این همانیدگی‌ها پرسه می‌زنیم، روح ما همانند سیاهی لباس کعبه نوری را به خود نخواهد دید و تنها در کهنه‌پاره‌های حسادت، دروغ، ترس، غم و درد، ناامیدی و پریشانی و خشم در آینه پر از زنگ دویی و باورها و تعصبات و عینک‌های دروغین منیت به دنبال حضور می‌گردیم که پیدایش هم نخواهیم کرد که اگر خودش دستمان را نگیرد هیچ راه و مقصدی را تجربه نخواهیم کرد و همچنان بی‌هدف به دنبال راه می‌گردیم که اوست پشتیبان کسانی که در این راه تسلیم شده‌اند و مطیع اوامرش هستند و با فضاگشایی و پذیرش سر تسلیم فرود آورده‌اند.

«قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۶»

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.»

«آن روز که گروهی سپیدروی و گروهی سیاهروی شوند به آنان که سیاهروی شده اند می‌گویند: آیا شما پس از ایمان آوردنتان کافر شدید؟ به سبب کافر شدنتان بچشید عذاب خدا را.»

در این آیه هم به صراحت بیان فرموده است که گروهی سپیدروی که لباس سپید پوشیده‌اند و گروهی سیاه‌روی که لباسشان قطعاً سیاه است را بیان کرده است؛ آنان کسانی جز کافران نیستند که در عذاب خداوند قرار خواهند گرفت، همانند زمان حال ماست که در عذاب و سیاهی من‌ذهنی زندگی را به سر می‌بریم و تا حال تلاشی هم برای رهایی از آن در ما صورت نگرفته مگر مختصری.

زمانی که ایمان آوریم و هر لحظه را بلی محکمی بگوییم لباس سفید عدم بر تن ما پوشانده خواهد شد که البته این فضاگشایی باید پی‌درپی صورت گیرد تا بتوانیم معانی واقعی زندگی عدم‌شده را حس و درک کنیم تا لباس حضور بر تن ما بنشیند و برازنده ما شود اما اگر کاری نکنیم، در همان لباس سیاه من‌ذهنی همچنان روزگار خواهیم گذراند که تنها مقصرش هم خودمان هستیم و لاغیر.

با تشکر و احترام
 حداد هستم از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com